

**Linguistic approach to the problem of inefficiency
of nationalism in the first Pahlavi period (1320-1299)**

Received: 11/02/2022

Accepted: 28/24/2022

Razieh Mehrabi Koushki*

(237-262)

Political systems are confronted with various nationalisms, sometimes rejecting it as a divisive factor in a multicultural society, and sometimes using it as a common language to create social unity and cohesion. The latter application can be seen in Reza Shah's ethnic and nationalist policies, which in practice faced fundamental challenges. This article seeks to examine and evaluate the issue of failure and inefficiency of nationalism in the first Pahlavi period in a new approach and using the methodical possibilities of language game theory. The main question is why, despite the efforts of the government and the elites to popularize the language of nationalism, during the crisis and foreign intervention in Iran; This language did not have the necessary efficiency and the feeling of patriotism and martyrdom of the Iranian nation, which was claimed by this language, was not activated in the face of foreign forces and the exile of Reza Shah? Qualitative analysis of the available data based on the indicators of language game theory showed that the privatization of the language of nationalism in Iran during Reza Shah's time, led to its inefficiency. Private or imaginary nationalism, in other words, romanticism of this period, despite many efforts to make it public, remained confined only to modernist intellectuals, the Shah and his court, and due to its incompatibility with the way of life of Iranian society, had no roots in religious and cultural belief. Its grammar is full of anti-religious and anti-Islamic rules; Led to failure and inefficiency.

Keywords: Nationalism, Language Games, Private Language, Islamic-Iranian Identity, First Pahlavi, Modernist Intellectuals.

* . Assistant Professor, Department of International Science and Technology Studies, Institute of Technological Studies, Tehran, Iran, mehrabi@tsi.ir.



تحلیل زبانی مسئله ناکارآمدی ناسیونالیسم در دوره پهلوی اول (۱۲۹۹-۱۳۲۰)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۸

راضیه مهربانی کوشکی*

(۲۶۲-۲۳۷)

چکیده

مواجهه نظام‌های سیاسی با ناسیونالیسم گوناگون است: گاه آن را به‌عنوان یک عامل تجزیه‌ساز در جامعه چندفرهنگی طرد می‌کنند و گاه از آن به‌صورت یک زبان عمومی برای ایجاد اتحاد و انسجام اجتماعی بهره می‌برند. کاربرد اخیر را می‌توان در سیاست‌های قومی و ملی‌گرایانه رضاشاه ملاحظه کرد که در عمل با چالش‌های بنیادین مواجه شد. این مقاله درصدد است در یک رویکرد جدید و با بهره‌گیری از امکانات روشی نظریه‌بازی‌های زبانی به بررسی و ارزیابی مسئله ناکارآمدی ناسیونالیسم در دوره پهلوی اول بپردازد؛ با این سؤال اصلی که چرا علی‌رغم تلاش‌های حکومت و نخبگان در عمومی کردن زبان ناسیونالیسم، در هنگام بحران و دخالت خارجی در ایران، این زبان کارایی نداشت و احساس میهن‌پرستی مورد ادعای این زبان فعال نشد؟ تحلیل کیفی داده‌های موجود براساس شاخص‌های نظریه‌بازی‌های زبانی، نشان داد خصوصی‌بودن زبان ناسیونالیسم در ایران دوره رضاشاه، منجر به ناکارآمدی آن شد. ناسیونالیسم خصوصی آن دوره فقط بین روشنفکران تجددگرا، شاه و دربارش محصور ماند و به‌سبب تناسب‌نداشتن با شکل زندگی جامعه ایرانی، ریشه‌نداشتن در نظام باور دینی و فرهنگی آن و چهارچوب زبانی مملو از قواعد و مفاهیم دین‌ستیزانه و ضداسلامی به شکست منتهی شد.

واژگان کلیدی: ناسیونالیسم، بازی‌های زبانی، زبان خصوصی، هویت اسلامی ایرانی، پهلوی اول، روشنفکران تجددگرا.

*. استادیار گروه مطالعات بین‌الملل علم و فناوری، پژوهشکده مطالعات فناوری، تهران، ایران،

۱. درآمد

نظام‌های سیاسی در طول حیات خود غالباً با مسئله «ناسیونالیسم»^۱ به صورت ایدئولوژی سیاسی یا ایده‌رهای بخش و تجزیه‌ساز مواجه شده‌اند. به عبارت دیگر، ناسیونالیسم با دو کارکرد مهم و متضاد در خدمت نظام سیاسی و هویت‌های ملی و قومی بوده است: گاه از جانب دولت‌ها، به عنوان عنصر مشروعیت بخش و در شکل ایدئولوژی سیاسی اعمال می‌گردد و در هنگامه مواجهه و ورود به مناقشات بین‌المللی و منطقه‌ای، از فداکاری و احساس تعلق ملت به دولت؛ به عنوان یک سرمایه بزرگ استفاده می‌شود و از سوی دیگر به عنوان ایده غلبه بر نظام سیاسی و پس‌زدن «دولت بیگانه» به کار می‌رود (گیبیرنا، ۱۳۷۸، ۷۹ و ۸۰).

ناسیونالیسم با وجود گستردگی طبقه‌بندی‌ها و تعاریف گوناگون، هنوز از تعریف جامع و مانعی برخوردار نیست (Hobsbawm, 1992, 3) و آنچه در تعریف ناسیونالیسم دیده می‌شود نمود ملموسی از اختلاف نظر است؛ در عین حال، تنها اصطلاحی است که توصیفگر شرایطی از ادعای گروهی از مردم به لحاظ برخورداری از مشخصه‌های فیزیکی و فرهنگی خاص است که خود را از مردم دیگر که فاقد این مشخصه‌ها هستند مستقل می‌دانند (بارکلی، ۱۳۶۹، ص ۴). در پاسخ به این سؤال که این مشخصه‌ها چیستند، می‌توان گفت شرایط محیطی و زمانی تعیین‌کننده ماهیت ناسیونالیسم است. نژاد، زبان، مذهب، سرزمین یا محدوده جغرافیایی، اقتصاد، تاریخ و فرهنگ مشترک، دست‌مایه وحدت‌طلبی، هویت‌یابی و حتی توسعه‌طلبی در چهارچوب زبان ناسیونالیسم واقع شده و در انواع «مدنی»^۲ و «رومانتیک»^۳ بروز و ظهور یافته و با ترکیب اندیشه‌هایی همچون لیبرالیسم، فاشیسم و کمونیسم و... برگه‌های مختلفی به خود گرفته است (گیبیرنا، ۱۳۷۸، ۱۶ و ۱۷).

مدل مدنی که شهروندمحور و سرزمین‌محور نیز دانسته می‌شود ناسیونالیسم به احساس تعلق و آگاهی افراد به سرزمین، جامعه سیاسی، حقوق و ایدئولوژی مدنی معطوف است که

1. Nationalism

2. Civic

3. Romantic

عمدتاً در دمکراسی‌های غربی دیده می‌شود و شامل بزرگداشت انتخابات آزادانه، برتری حقوق فردی، گرامیداشت تکثر فرهنگی و حقوق برابر برای همه است (تاجیک، ۱۳۸۲، ۹۷). ناسیونالیسم رمانتیک نیز، نظم برخاسته از عناصر سمبلیک، احساسی، نمادین یا تخیلی می‌باشد. برای نمونه، در ناسیونالیسم رمانتیک ایرانی بخشی از عناصر سمبلیک آن در شکل زندگی غربی و بخش دیگر آن در گذشته باستانی جست‌وجو می‌شد و اغلب باورها و قواعد زندگی ایرانی در دوره مورد مطالعه، مایه شرمساری ناسیونالیست‌های ایرانی بود (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۶، ص ۹). در هر صورت، مفهوم ناسیونالیسم به تناسب شکل و صورت زندگی سیاسی در جوامع گوناگون، معانی متفاوتی دارد و نمی‌توان معنای ذاتی برای آن وضع کرد؛ اما یک چیز در آن مسلم پنداشته می‌شود و آن این است که ناسیونالیسم باید به‌عنوان زبان مشترک و عمومی در میان اعضای یک گروه، ملت یا قومیت پذیرفته شده باشد و افراد نسبت به آن از «آگاهی»^۱ برخوردار باشند. برای مثال، فرایند شکل‌گیری و رشد ناسیونالیسم در اروپای قرن هفدهم و هجدهم در بستری از تحول شکل زندگی از جامعه فئودالی به جامعه صنعتی و فنی رخ داد (Hobsbawm, 1992, 10 و Gellner, 1983, 32-33) و بر مبنای یک آگاهی و فرهنگ عمومی^۲ (چهارچوبی از ایده‌ها، نشانه‌ها، معاشرت و رویه‌های رفتاری مشترک) که بر لزوم انطباق واحدهای سیاسی و ملی تأکید داشت، قوام یافته است (Gellner, 1983, 7).

پژوهش حاضر قصد دارد تا از امکانات نظریه «بازی‌های زبانی»^۳ به‌عنوان الگویی برای توصیف ناسیونالیسم به‌مثابه یک بازی زبانی و مفهومی که اقتضائات زمانی و مکانی خاص خود را دارد، بهره‌مند شود و به این سؤال بپردازد که چرا علی‌رغم تلاش‌هایی که حکومت و نخبگان در عمومی کردن زبان ناسیونالیسم مصروف داشتند، در هنگام بحران و دخالت خارجی در ایران، این زبان کارایی لازم را نداشت و احساس میهن‌پرستی و شاه‌دوستی ملت ایران که مورد ادعای این زبان بود، در مقابله با نیروهای خارجی و تبعید رضاشاه فعال نشد؟

1. Consciousness

2. Common culture

3. language-games

به‌همین منظور، در ابتدا به‌اختصار به مبانی روشی این پژوهش، یعنی نظریه‌بازی‌های زبانی، اشاره کرده و با تکیه بر آرای ویتگنشتاین^۱ در کتاب «پژوهش‌های فلسفی»^۲، مسئله ناسیونالیسم در دوره پهلوی بررسی شد.

تحلیل زبانی فوق در حوزه مطالعات ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در ایران معاصر، پژوهشی کم‌نظیر است و پژوهش‌های انجام‌شده در این خصوص عموماً از چهارچوب‌های ساده تحلیل و توصیف پدیده بهره‌جسته‌اند. برای نمونه، علی‌اشرف نظری (۱۳۸۶) در پژوهشی با عنوان «ناسیونالیسم و هویت ایرانی: مطالعه موردی دوره پهلوی اول» چستی و مؤلفه‌های سازنده ناسیونالیسم این دوره را بررسی کرده است و بدون اتخاذ یک چهارچوب تحلیلی مشخص، عناصر و مؤلفه‌های درونی را حول چهار محور اصلی وحدت کشور، باستان‌گرایی، دلبستگی به وطن، تداوم سلطنت و موقعیت محوری شاه مطالعه کرده است. حشمت‌زاده و همکاران (۱۳۹۳) در مقاله‌ای تحت عنوان «ناسیونالیسم از منظر شهروندی در عصر پهلوی اول با تأکید بر قومیت‌ها» نیز به‌شیوه مشابه، یعنی تحلیل توصیفی و ساده، به تبیین ناسیونالیسم این دوره پرداخته و نقش نگرش نخبگان قومی و تعامل منفعلانه نیروهای اجتماعی را پررنگ نموده‌اند. صفایی و علینی (۱۳۹۸) نیز مشابه شیوه توصیفی و رایج و بدون اتخاذ چهارچوب تحلیلی به توصیف مجموعه وقایع و اتفاقات این دوره در چهارچوب پیاده‌سازی اندیشه ناسیونالیسم و تأثیر آن بر سیاست خارجی کشور پرداخته‌اند. پژوهش حاضر نه‌تنها تلاش کرده از ساده‌سازی تحلیل و اتکا به توصیف صرف وقایع آن دوره تاریخی پرهیز کند، بلکه تلاش نموده از میان یکی از نظریات پیچیده در زبان‌شناسی که پایه فلسفی بسیاری از نظریه‌های جامعه‌شناسی پست‌مدرن است، چهارچوبی را احصا کند که به عمق چرایی ناکامی ناسیونالیسم دوره رضاشاه وارد شود.

۲. چهارچوب تحلیل پژوهش: بازی‌های زبانی

به‌طورکلی، سه نوع رهیافت در تحلیل ملی‌گرایی و ناسیونالیسم در ادبیات نظری وجود دارد:

1. Ludwig Wittgenstein

2. Philosophical Investigations

نخست رویکرد کهن‌گرایان و ذات‌گرایان است که ناسیونالیسم را میراثی زیستی می‌دانند که با اراده انسانی تغییر نمی‌کند؛ لذا پاسخی درخصوص چگونگی شکل‌گیری و افول هویت‌های جمعی ندارند. دوم نظریات برساخت‌گرایان است که ناسیونالیسم را زائیده دوران مدرن دانسته و آن را امری اجتماعی می‌دانند که در فرایند جامعه‌پذیری قوام می‌یابد. روان‌شناسان اجتماعی و جامعه‌شناسانی همچون گبیرنا، جنکینز، تاجفل و ترنر از آن جمله‌اند. رویکرد سوم را می‌توان در دسته پسامدرنیسم ملاحظه نمود (تاجیک، ۱۳۸۲)؛ نظریاتی که متأثر از زبان‌شناسی و معناشناسی، جست‌وجوی روابط علی-تاریخی را رد می‌کنند و معتقدند ناسیونالیسم و ملی‌گرایی در زندگی روزمره ملت‌ها ایجاد می‌شود. آنان سازنده مفاهیمی چون ملت و ناسیونالیسم هستند (Edensor, 2002). میشل بیلینگ در این خصوص معتقد است ناسیونالیسم باید همچون یک پرچم دائمی و به‌صورت اهتزاز در همه ابعاد و روندهای جاری در زندگی یک ملت خودنمایی کند و از طریق کلمات، نمادها و آهنگ‌ها و فعالیت‌های روزانه خود را ابراز نماید (Billig, 1995, 8). کنت بارک نیز بر این گزاره تأکید دارد که ناسیونالیسم و ملی‌گرایی بازتاب و بازگشتی از ساختار اجتماعی-زبانی معین بوده، موقعیت‌های زمانی و مکانی و به‌ویژه ساختار شفاهی غالب آن را تعیین می‌کنند. درواقع ناسیونالیسم زمانی تداوم دارد که مؤلفه‌های آن از میان خطوط فرهنگ حاکم بر مردم برخاسته باشد. آن‌گاه این زبان سمبولیک می‌تواند بستر هم‌گرایی و همکاری گردد. بارک تأکید دارد این زبان زمانی قدرت و بلاغت دارد که در احساسات عمومی و نه لزوماً رسمی جاری باشد (Burke, 1974, 253). علی‌رغم چنین دیدگاه‌هایی که کمتر در ادبیات نظری هویت ملی و ناسیونالیسم در ایران مورد بحث قرار می‌گیرد، این پژوهش بر آن است از ظرفیت نظریه بازی‌های زبانی که مؤلفه‌های تحلیل بیشتری دارد در تبیین ناکامی زبان ناسیونالیسم در دوره رضاشاه بهره برد.

نظریه بازی‌های زبانی^۱ (نظریه کاربردی زبان) با پیوند معنای هر واژه یا گزاره در «کاربرد»^۲ یا

1. The Theory of language games

2. Use

«صورت زندگی»^۱ و زمینه پیدایش آن، از تعریف ذات‌گرایانه و جهان‌شمول از پدیده‌ها و مفاهیم دوری می‌کند. به بیان دیگر، در رویکرد زبانی ویتگنشتاین، واژه‌ها و مفاهیم در وضعیت‌های گوناگون معانی متفاوتی دارند و باید ملاحظه کرد که آن مفهوم در زندگی روزمره چگونه به کار رفته است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۷؛ ویتگنشتاین، ۱۳۸۳، بند ۱۷۳). این کاربرد با زمینه زبانی یا «بازی زبانی» متناسب آن کاربرد پیوند دارد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۷). به‌طورکلی، در نظریه کاربردی زبان، زبان بخشی از زندگی اجتماعی است و آن را باید یکی از صورت‌های مختلف فعالیت انسانی دانست (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۱۹). انسان‌ها با زبان زندگی می‌کنند و زبان در تمام لایه‌های زندگی نفوذ دارد. آمیختگی فعالیت‌های زبانی با فعالیت‌های غیرزبانی چنان است که برای فهم بخش زبانی لازم است به بخش غیرزبانی به‌عنوان زمینه اجتماعی توجه کرد:

کل زبان، شامل زبان [گفتار] و اعمالی را که در آن بافته شده است «بازی زبانی» خواهم نامید (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۷). با اصطلاح «بازی زبانی» قصد برجسته‌ساختن این واقعیت را داریم که... زبان بخشی از یک فعالیت [بازی]، یا بخشی از یک صورت زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۴۴).

ویتگنشتاین در توضیح معنای «کاربرد» از دو مفهوم «بازی زبانی» و «صورت زندگی» استفاده می‌کند. در آثار او، «بازی زبانی» گاه صورتی از زندگی تصور شده و گاه بازی زبانی بخشی از «صورت زندگی» توصیف شده، به‌نحوی که یک صورت زندگی مجموعه‌ای از بازی‌های زبانی را در دل خود دارد. هرچند ویتگنشتاین توضیح نظام‌مندی از شکل زندگی ارائه نکرده، آنچه غیرمستقیم از ایده‌های او برداشت می‌شود این است که زندگی ماهیتی فرهنگی داشته و برگرفته از اندیشه‌ها، عرف، رسوم و نظام باوری است که افراد را محصور کرده است؛ لذا صورت زندگی خود مجموعه متنوعی از اشکال فرعی همچون زندگی سیاسی، اجتماعی، صنفی، فکری، دینی، اقتصادی و... را دربردارد. درهرحال، به‌نظر می‌رسد زبان [ناسیونالیسم] وقتی فهمیده می‌شود که به‌عنوان یک «بازی زبانی» در «صورت زندگی» مربوط به آن فهمیده شود [فهم زبان ناسیونالیسم دوره پهلوی اول در شکل

زندگی جامعه ایرانی] و فهم از زندگی روزمره و بازی‌های زبانی وقتی حاصل می‌شود که «قواعد» مندرج در آن‌ها فهمیده شود. به همین دلیل، ویتگنشتاین برای توضیح زبان آن را به بازی تشبیه می‌کند؛ زیرا به نظر می‌رسد شرکت در یک بازی یا به کار بردن یک زبان [ناسیونالیسم] هر دو فعالیتی هدفمند و تابع نظم بوده و قواعدی بر شیوه انجام آن حاکم است. لذا زبان [ناسیونالیسم] مانند بازی، از قوانینی پیروی می‌کند که معنا درون آن مندرج است و برای شناخت و فهم زبان [ناسیونالیسم] می‌بایست این قواعد را آموخت. در مدل بدیل ویتگنشتاین، در توصیف بازی زبانی و نقش قواعد در آن، توضیحاتی وجود دارد که عبارت‌اند از:

• بازی‌های زبانی [مانند انواع ناسیونالیسم] بسیار متکثرند. وجه مشترکی میان آن‌ها نیست، اما نوعی شباهت^۱ میان آن‌ها وجود دارد که از نوع «شباهت خانوادگی»^۲ است. برای نمونه، کاربردهای گوناگون یک واژه [ناسیونالیسم] شباهت‌هایی دارند که آن‌ها را به هم مرتبط می‌سازد، اما نمی‌توان شباهت واحدی میان آن‌ها برجسته کرد. بدین ترتیب هر بازی زبانی هویت مشخص و مخصوص خود را دارد و تابع نظام صدق و کذب درونی و استانداردهای خاص خود است.

• قواعد یک زبان یا بازی، در ابتدا برای بازیگران واضح نیست و ابهام دارد، اما به مرور برای کنشگران شفاف می‌شود (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ۱۰۰). قواعد محصول «توافق» یا تفسیر مشترک افراد درون یک بازی یا زبان است و به موقعیت خاص، عرف و عادت‌هایی بستگی دارد که به طور ناخودآگاه ذهن افراد یک بازی را محصور کرده است. لذا منشأ توافق افراد بر سر قواعد بازی، نوع تجربه و تربیت افراد است که تفسیری از قاعده را مناسب و تفسیر دیگر را مقتضی نمی‌داند. به این فضای تفسیری «اتاق بصری»^۳ گفته می‌شود. از نظر ویتگنشتاین، ادراک فقط شامل شناسایی یا «دیدن صرف» از طریق اندام حسی نیست، بلکه شامل ارزش‌گذاری یا «دیدن به‌عنوان» می‌باشد که بسیار تحت تأثیر تجربیات گذشته،

1. Similarity

2. Family Resemblance

3. Visual Room

عادات و شکل زندگی افراد است. بنابراین، آنچه فرد از یک گزاره یا قاعده معنا می‌کند بستگی به اتاق بصری دارد که درون آن قرار گرفته است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، ۳۴۶). به این ترتیب، مفاهیم [ناسیونالیسم] پس از ورود به اتاق بصری افراد بر ساخته می‌شوند؛ فضایی که خود ناشی از عرف و عادت‌های برخاسته از شکلی از زندگی است.

● افراد «پیروی از قواعد» را از قبل نمی‌آموزند. قواعد در حین عمل به دست می‌آیند و آموخته می‌شوند، نه آنکه از قبل وجود داشته باشند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۵، ۱۷۳). به عنوان مثال، کودک ترس از یک خزنده را در اثر تجربه و واکنش اطرافیان می‌آموزد و این قاعده را در زندگی خود پیاده می‌کند. این قاعده حاصل «توافقی» است که بازیگران این بازی در کاربرد و تجربه از جانوران خزنده به دست آورده‌اند.

● حاصل دو انگاره پیشین، رد خصوصی بودن زبان و قواعدش توسط ویتگنشتاین و باور به این مسئله که پیروی از قواعد یک بازی زبانی یک رویه و رسم است (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۲۰۲ و ۱۹۹). در صورتی که قواعد زبانی در ذهن کنشگران معدودی محصور باشد، اعضای جامعه زبانی به درک مشترکی از آن نمی‌رسند. به دیگر سخن، معنای واژه‌ها زمانی کارایی دارد که نه تنها در ذهن و آگاهی کنشگران که در فعالیت‌های اجتماعی آنان نیز درگیر شود. برخی فلاسفه در امکان شخصی بودن زبان مدعی‌اند که فرد دور از اجتماع می‌تواند زبان خصوصی خودش را اختراع کند و چیزی که مانع این رخداد باشد وجود ندارد (روینشتاین، ۱۳۸۶، ۲۵۳). ویتگنشتاین با رد چنین امکانی باور دارد که به فرض این مسئله، چنین زبانی قابلیت تعلیم به دیگران و فهمیده شدن توسط دیگران را ندارد (ویتگنشتاین، ۱۳۸۰، بند ۲۵۷ و ۲۶۱)؛ بنابراین زبان وقتی قابلیت درک و فهمیده شدن می‌یابد که در اجتماع و کنش‌های رفتاری افراد جامعه زبانی اجرا شود. یک بازی زبانی فقط بر چسب زدن و نامیدن ابژه‌ها و توافق بر سر آن نیست، بلکه باید در زندگی روزمره نیز وارد شوند؛ مثلاً قبیله‌ای که با فرمول ریاضی غارشان را آراسته اما استفاده ریاضی از آن ندارند، نمی‌توانیم بگوییم آن‌ها ریاضی می‌دانند، مگر اینکه آن‌ها را در فعالیت‌های روزمره و اجتماعی خود به کار برند (روینشتاین، ۱۳۸۶، ۲۵۹).

● قواعد بازی زبانی پویا و انعطاف‌پذیرند و ممکن است تجربیات جدید، تغییر در شکل

زندگی و تحول در «باورهای بنیادین»^۱ افراد، مقتضی قواعد جدید یا تعطیلی و توقف آن شود. تغییر در باورهای بنیادینی که افراد از طریق آموزش و تربیت و تجربه کسب کرده‌اند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۳، بند ۲۹۸) معانی و فهم جدیدی ایجاد می‌کند (ویتگنشتاین، ۱۳۸۳، بند ۶۵). همچنین، عمل دلبخواهی یا اختیار بیش از اندازه یک مهره نیز به ناکارآمدی و آشفتگی و توقف بازی منجر می‌شود (هریس، ۱۳۸۱، ۱۰۸).

● در نتیجه آنچه گفته شد، هر بازی زبانی در این پژوهش ناسیونالیسم، مجموعه‌ای از قواعد عملی، عمومی و توافقی است که توسط شرکای آن بازی و متأثر از زندگی روزمره افراد برساخته می‌شود. برای اطلاق وصف عمومی به یک بازی زبانی، این قواعد هستند که مشخص می‌کنند محدوده و تعداد شرکای زبانی چه میزان باشد. کاربران یک زبان می‌تواند جمعی از انسان‌ها همچون اعضای یک خانواده، گروه، محله، روستا، ایل، شهر و حتی به گستردگی یک ملت-دولت تعریف شود. برخی زبان‌ها مانند ناسیونالیسم که در قالب یک ایدئولوژی سیاسی طراحی شده است، باتوجه به نوع قواعدی که تعریف می‌کند، مستلزم نظامی از پیروان است که در محدوده یک ملت، معنا و کارایی یابد و اگر در ذهن و رفتار گروه و طبقه‌ای خاص محصور بماند، انتظارات از ناسیونالیسم به‌عنوان یک ایده مشروعیت‌دهنده که مستلزم وفاداری و فداکاری ملت در وضعیت بحران است را برآورده نخواهد ساخت. از طرفی، براساس ایده کاربردی زبان، هر عملی که کنشگران در بازی زبانی انجام می‌دهند تفسیری است که از قواعد موجود می‌شود و این تفسیر بسیار تحت تأثیر اتاق بصری و عوامل تأثیرگذار بر آن، یعنی رسوم، عادات تعلیم و تربیت و تجربه‌های علمی و اجتماعی مفسران قرار دارد. تفسیر افراد از بایدها و نبایدهای سیاسی، در کنش‌ها و واکنش‌های سیاسی و اجتماعی آنان بروز می‌یابد و قواعدی را نامشروع، غیرحق و کاذب و قواعد دیگری را حقیقی، صادق و با چهارچوب و محتوای زندگی روزمره خود هماهنگ می‌بینند. در این فرصت تلاش می‌شود تا با استفاده از این الگو، ناسیونالیسم در دوره پهلوی توصیف و ارزیابی شود.

۳. شکل‌گیری زبان ناسیونالیسم در دوره پهلوی اول

۱-۳. صورت زندگی ایرانیان در آغاز دوره پهلوی اول

ورود به بحث شکل‌گیری زبان ناسیونالیسم در بازه زمانی ۱۲۹۹ تا ۱۳۲۰ هجری شمسی موجب نگاه اجمالی به شکل زندگی سیاسی و اجتماعی ایرانیان در آن دوره و ترسیم زیست‌بوم بازی‌های زبانی است که با محوریت ناسیونالیسم شکل گرفتند. واژگان آشفته‌گی، بی‌نظمی، فساد، بی‌قانونی، هرج و مرج و نابسامانی ناشی از پایان جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه، باقی ماندن نیروهای انگلیسی در خاک ایران، فقدان وحدت و انسجام ملی به همراه ضعف حکومت مرکزی، معرف وضعیتی بود که بر زندگی مردم ایران تحمیل شد و حاصل آن افزایش فعالیت‌های گریز از مرکز اقوام و ایلات، گسترش راهزنی، فقر و ناامنی اجتماعی و روانی، سرخوردگی و ناامیدی بود (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۱۰ و ۱۱۸). در چنان وضعیت پر آشوب و متلاطم برخی در عرصه روشنفکری و ادبیات نگران حیثیت و جایگاه و سرنوشت این زندگی بودند. افرادی که از درون خاکستر امیدها و آرمان‌های انقلاب شکست‌خورده مشروطه و تحت تأثیر ناسیونالیسم اروپایی به شکل‌گیری زبان ناسیونالیسم ایرانی قوام بخشیدند.

۲-۳. شرکای بازی زبانی در ناسیونالیسم رضاشاهی

باتوجه به رویکرد زبانی متن، یک بازی زبانی وقتی فهمیده می‌شود که قواعد مندرج در آن‌ها فهمیده شود و فهم این قواعد نیز نیازمند مراجعه به شکل زندگی و افرادی است که مفاهیم در اتاق بصری آنان ساخته می‌شود و توافق و تفسیر مشترک از یک بازی زبانی حاصل می‌شود. همایون کاتوزیان در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» ناسیونالیسم آن دوره را به سه گروه ناسیونالیسم «متجدد»، «مترقی»، «رادیکال» یا «آینده‌نگر»؛ ناسیونالیسم «لیبرال» یا «دموکراتیک» و ناسیونالیسم «محافظه‌کار»، «انزواطلب» یا «گذشته‌نگر» تقسیم می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۲۵). محور مطالعه این نوشتار ناسیونالیسم دسته نخست است که فارغ از برچسب‌های عنوان‌شده برای آن، نقش مهمی در شکل‌دادن به قواعد زبان ناسیونالیسم در ایران داشته و کاربران آن در کنار رضاشاه و دربار یکی از حاملان اصلی این

زبان محسوب می‌شوند. به صورت اجمالی بیان کردیم که در وضعیتی ناسیونالیسم در ۱۲۹۹ به بعد شکل گرفت که استقلال، همبستگی ملی، نظم و آرامش و رفاه از زندگی مردم ایران رخت بسته بود و تجربه بیست ساله از ناکامی و عقب افتادگی و بی‌نظمی، همه هم‌وغم نخبگان و سیاستمداران ایرانی را متوجه جست‌وجوی ایده‌ای برای تحقق نظم، انسجام ملی و ایجاد دولت مرکزی نیرومند کرده بود. لذا در آن دوره (۱۲۹۹-۱۳۲۰)، بستر لازم برای شکل‌گیری و گسترش این زبان تحت قواعد مدرنیسم، در میان روشنفکران و سیاست‌مداران فراهم شد. بیشتر محققان آن بازه زمانی را آغاز عصر تجدد در تاریخ ایران می‌نامند؛ زیرا برداشت رایج نخبگان ایرانی در دو مقوله تجدد و ملیت در آن دوره شکل گرفت. شرایطی که جامعه در تلاش برای ایجاد نظم جدید و شکل جدید از زندگی، بخشی از آن چیزی که برای نوسازی و دگرگونی می‌خواهد و خود فاقد آن است را با تقلید از زبان غربی و جهان مدرن کسب می‌کند (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۶، ۸-۹ و انتخابی، ۱۳۷۲، ۱۸۶). همایون کاتوزیان نیز آن دوره را آغاز عصر شبه‌مدرنیسم در ایران به معنای برداشت سطحی روشنفکران و رهبران سیاسی از مدرنیسم اروپایی و بیگانگی آرمان‌های اجتماعی‌شان با فرهنگ و تاریخ جامعه ایرانی توصیف می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۴۵ و ۱۴۷).

با وجود شرکای روشنفکر در بازی ناسیونالیسم رضاشاهی افرادی با گرایش‌های ناسیونالیستی بودند که متمایز از گروه نخست بوده و در بازی رضاشاهی شرکت نکردند. آنان عمدتاً سابقه استبدادستیزی و آزادی‌خواهی پررنگ‌تری داشتند. شخصیت‌هایی چون محمد مصدق، میرزا حسن مشیرالدوله، میرزا حسین مؤتمن‌الملک و میرزا حسن مستوفی‌الممالک، به جای دنبال کردن آرمان‌گرایی افراطی و جست‌وجوی شکوه و جلال گذشته، بر قانون‌گرایی، حقوق مدنی و حفظ حیثیت مردم تأکید داشتند و افرادی همچون سید حسن مدرس، محمد هاشم میرزا افسر، میرزا هاشم آشتیانی، محمد علی تهرانی، حائری‌زاده کازرونی و ملک‌الشعراى بهار، با تأکید و تعصب بیشتری بر ضرورت تقسیم قدرت و تشکیل حکومت جمهوری تأکید داشتند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۲۸ و ۱۲۹). این بازی زبانی به دلیل قرابت و نزدیکی بیشتر با شکل زندگی جامعه ایرانی و وفاداری به نظام باور مردم در آداب و سنن ملی و مذهبی، از حمایت بازار و توده شهری برخوردار بود؛ اما

بسیاری از این افراد به دلیل ناسازگاری نظام صدق و کذب باورهایشان با قواعد موردنظر حکومت رضاشاه، یا خود از صحنه سیاسی کنار رفتند یا توسط حکومت کنار گذاشته شدند. به این ترتیب، با خاموش شدن زبان ناسیونالیسم مدنی در ایران، شاهد جولان باورهای ناسیونالیستی هستیم که به صورت زبان مشترک میان نخبگان تجدیدگرا و حکومت رضاخانی درآمد.

۴. قواعد زبانی در ناسیونالیسم رضاشاهی

ناسیونالیسم «تخیلی»، «شوینیستی»، «افراطی»، «احیاگر»، «باستان‌گرا» و «رمانتیک» از جمله مهم‌ترین عناوین و القابی است که به زبان ناسیونالیسم آن دوره اطلاق شده است و هر کدام معرف بخشی از واقعیت‌ها و قواعد حاکم بر این بازی زبانی است. این زبان مملو از گزاره‌هایی است که در پی احیای مجدد آرمان‌شهر باستانی ایران در دوران شکوه هخامنشیان و ساسانیان و بیرون کشیدن ذخایر فرهنگی پیش از اسلام از جمله ارج نهادن به باورهای دین زردشت و الگو قرار دادن شیوه حکومت‌داری سلسله‌های ایرانی است. نوستالژی سنت باستانی به این عبارات منتهی نشد و با ستایش برتری قومی و شرافت ذاتی ایرانی و تمهید آریاگری همراه گردید (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۶، ۹۸) به نحوی که با اشتیاق و هیجان سطحی، خودبزرگ‌بینی و شوینیسم ترکیب شده و در مدح و ستایش تمدن باستانی چنان راه مبالغه پیموده شد که تمیز واقعیت از افسانه ناممکن می‌نمود (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۵۰) و کمبودها و نارسایی‌های آن در ذهن حاملان این زبان مدفون شد.

در این زبان، دستاوردهای اجتماعی و فرهنگی ایران پس از اسلام نادیده گرفته یا انکار شد و دین و باورهای مذهبی با رویکرد تمسخرآمیز، بزرگ‌ترین علت عقب‌ماندگی جامعه ایرانی تصویر شد؛ لذا تلاش بسیاری در جهت محو و محدودیت مظاهر اسلامی و مذهبی صرف گردید (کاتم، ۱۳۷۱، ۲۲۱ و ۲۲۲). در زبان ناسیونالیسم حس تعلق و وفاداری به اجتماع را نمادها و شیوه‌های زندگی آن اجتماع تعیین می‌کند (گیبیرنا، ۱۳۷۸، ۸۱). روشنفکران ایرانی در طراحی زبان ناسیونالیسم به این نمادها و اشکال زندگی که برخاسته از

واقعیات جامعه ایرانی بود، توجه نکردند. لذا مؤلفه‌های غیریت‌ساز و هویت‌بخش این زبان فارغ از بستر طبیعی و زندگی روزمره ایرانیان چیده شد. در رویکرد زبانی ورود هر پدیده و مفهوم در زندگی افراد ابتدا از اتاق بصری آنان عبور می‌کند و تحول و ترکیب جدید را پدید می‌آورد و به اصطلاح برساخته می‌شود و به‌عنوان بخشی از نظام معنایی و باور بازیگران به‌کار می‌رود. اتاق بصری توده‌های مردم ایران، با مقصد و معنای زبان ناسیونالیسم که مملو از قواعد دین‌ستیزانه و ضداسلامی بود، ناآشنا و ناهمراه بودند؛ زیرا برخورد با باورهای دینی مردم نه تنها مطلوب آنان نبود که در تضاد با باورهای مقدس آن‌ها قرار گرفت. «اسلام در گفتمان پهلوی به‌مثابه پدیده‌ای تحمیلی به سرزمین کورش و داریوش و سرزمین هخامنشیان و ساسانیان به‌شمار می‌رفت. عناصر گفتمان اسلامی به‌مثابه عناصری ویرانگر، غیرطبیعی، خطرناک و تهدیدزا تعریف می‌شدند» (رهبری، ۱۳۸۰، ۶۸) و در این بازی زبانی اصلی‌ترین بخش زندگی و فرهنگ ایرانیان (دین اسلام) به‌یک‌باره طرد و حذف شد و به امکان پذیرش آن با توجه به بستر دینی و مذهبی ملت ایران توجهی نگردید. بنابراین، ناسیونالیسم رمانتیک و باستانی رضاشاه، نه یک ضرورت و توافق همگانی، بلکه زبان شخصی بود که عموم جامعه، به‌خصوص اقشار مذهبی، از روی انفعال و زور با آن همراه شدند. وزیر مختار وقت انگلستان نسبت به آنچه رضاخان در مورد اصلاحات مذهبی انجام داد، می‌گوید: «چیزی که جایگزین مذهب شود وجود ندارد، مگر ناسیونالیستی تصنعی که با خود شاه از بین خواهد رفت» (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ۱۲۹).

همچنین، احساس شرمساری و سرافکنندگی نسبت به آداب، سنن و سبک زندگی ایرانی، بهانه‌ای برای همسان‌سازی فرهنگی آمرانه‌ای داد که از طریق متحدالشکل کردن کلاه و لباس و برداشتن حجاب زنان (تخشید، ۱۳۷۷، ۱۱۰)، با هدف یکدست کردن الگوهای زبانی جامعه متکثر و رنگین ایرانی، در پوشش و رفتار، بر مردم تحمیل شد. در این زبان تخیلی و رمانتیک، گرایش و شیفتگی نسبت به عناصر سمبلیک گذشته، ابزاری برای ایجاد اعتماد به نفس و غلبه بر احساس شرمساری ملی بود (انتخابی، ۱۳۷۲، ۱۹۶) و سامان زندگی ایرانی بر مبنای مدل غربی به‌عنوان مهم‌ترین الگو در افق فکری و معرفتی ناسیونالیست‌های تجددگرا جای گرفت.

در کنار زبان و قواعد زندگی مدرن و باستانی، معاصرت با زبان‌های ناسیونالیستی در اروپا، به پروبال دادن به قواعد ناسیونالیسم ایرانی کمک زیادی کرد. قرن نوزدهم و اوایل قرن بیست میلادی، عصر ناسیونالیسم در اروپا نامیده می‌شود؛ زیرا شاهد ظهور ناسیونالیسم در آلمان، ایتالیا، جنبش‌های موفق و ناموفق ناسونالیستی در امپراطوری اتریش، روسیه و نیز امپراطوری درحال زوال عثمانی هستیم (بارکلی، ۱۳۶۹، ۳). آلمان زیست‌بوم فرهنگی و آموزشی بسیاری از ناسیونالیست‌های ایرانی بود که از سال‌های شکست انقلاب مشروطه به این کشور مهاجرت کرده یا تحت عنوان دانشجو در این کشور زندگی می‌کردند. قواعد زبانی ناسیونالیسم آلمانی مؤید مدلی از ناسیونالیسم رمانتیک است که علاوه بر میهن‌پرستی و وطن‌خواهی، اعتقاد ایدئولوژیک به نژاد و زبان داشت. این مدل زبانی در اروپا خاصه آلمان و ایتالیا بود و بسیاری از روشنفکران تجددخواه ایرانی مقیم برلین آن را به‌صورت یک ایدئولوژی پذیرفتند. تقی‌زاده در این باره می‌گوید: «ما شوق زیادی به آلمان داشتیم. ایرانی‌ها آلمان را مثل حضرت داوود می‌دانستند که آمده آن‌ها را نجات بدهد. ما برای آلمان سینه می‌زدیم...» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ۳۷ و ۳۸ و ۱۴).

علاوه‌براین، حمایت‌های مادی دولت آلمان از انتشار دو نشریه «کاوه» و «ایران‌شهر» در برلین، در تشکیل دو محفل از روشنفکران تجددگرا و سخن‌گویان ناسیونالیسم ایرانی نقش پررنگی داشت. هیئت «میهن‌پرستان ایران» یا «کمیته ایرانی» موسوم به «حلقه برلین» به رهبری حسن تقی‌زاده در نشریه کاوه و با مشارکت روشنفکرانی چون جمالزاده، عارف قزوینی، غنی‌زاده، تربیت، مساوات و فروغی به بیان محتوای دیدگاه‌های ناسیونالیستی خود با محوریت لزوم پذیرش بی‌قیدوشرط آموزه‌های تمدن غرب، حفظ وحدت ملی ایران و مجاهدت در پاکیزگی زبان فارسی از واژگان عربی و ترکی می‌پرداختند (انتخابی، ۱۳۷۲، ۱۹۱ و ۱۹۲ به نقل از نشریه کاوه، دوره جدید، ش ۳۶، ۲۲ ژانویه ۱۹۲۰، ۱-۲). نشریه ایران‌شهر نیز با تلاش حسین کاظم‌زاده ایران‌شهر و مشارکت نویسندگانی چون اقبال آشتیانی، پورداد، مشفق کاظمی، احمد فرهاد، عارف قزوینی و جمالزاده، محور محفلی به نام «امید ایران» شد (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۶، ۱۲۴ و ۱۲۵) که در آن بر گزاره‌هایی با درون‌مایه همسان‌سازی فرهنگی، ترک‌ستیزی، عرب‌ستیزی، سکولاریسم و شکوه و عظمت ایران

باستان تأکید می‌شد (کاظم‌زاده، ۱۹۲۴، ۴۱-۴۳). نشریه فرنگستان که طی سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ توسط مشفق کاظمی در آلمان منتشر می‌شد مبلغ نیاز به دیکتاتوری انقلابی و بیرون‌راندن روحانیت از زندگی سیاسی و اجتماعی ایران بود (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ۱۱۲).

از سوی دیگر، آشنایی افراد مذکور با آثار مستشرقان و ایران‌شناسان غربی، این نکته را به ایدئولوگ‌های ناسیونالیست آموخت که تاریخ ایران به دوره اسلامی خلاصه نمی‌شود و دوره ماقبل آن، یعنی ایران باستان، نیز بسیار پرشکوه است. سایش و تقابل زبانی میان روشنفکران ایرانی و پان‌ترکیست‌ها و پان‌عربیست‌ها در امپراتوری عثمانی و کشورهای عرب‌زبان منطقه خاورمیانه از دیگر عوامل سازنده زبان ناسیونالیسم در ایران بود (انتخابی، ۱۳۷۲، ۱۹۶ و ۱۹۷). گزاره‌هایی چون ناامیدی و سرشکستگی از اوضاع داخلی و لزوم مقابله با ازهم‌گسیختگی زبانی و قومی در ایران، تجربه زندگی در غرب و مجاورت با کانون‌های ناسیونالیسم در اروپا و شیفتگی نسبت به نوع میهن‌پرستی و ملی‌گرایی آنان، آشنایی با مستشرقین غربی و تقابل با ایده‌های مشابه در محیط پیرامونی ایران؛ اتاق بصری روشنفکران ایرانی را چنان شکل داد که غالباً تفسیر مشترکی از زبان ناسیونالیسم ارائه کردند. این اشتراک زبانی در هیئت احساسات تندوتیز میهن‌پرستی به صورت شعر و مقاله و در خلال جنگ جهانی از قلم نویسندگان، روزنامه‌نگاران و ادیبانی آغاز شد که مهم‌ترین آنان محمدرضا عشقی، ابوالقاسم عارف قزوینی، فرخی یزدی، ابوالقاسم لاهوتی و روشنفکرانی چون سلیمان میرزا اسکندری، علی‌اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش، فرج‌اله بهرامی و علی دشتی بودند که در کنار برخی نظامیان ناسیونالیست همچون سرهنگ حبیب‌اله شیبانی، امیر احمدی، یزدان‌پناه و امیر طهماسبی رفته‌رفته به دور رضاخان جمع شدند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۵۳) و زبان مشترکی از آمال و آرزوهای ناسیونالیستی میان آنان به وجود آمد.

خواسته روشنفکران متجدد مبنی بر ایجاد دولت مرکزی قوی و غلبه بر نیروهای گریز از مرکز و حفظ یکپارچگی کشور با آمدن دولت کودتا از سال ۱۲۹۹ تا سال ۱۳۰۵ به نخست‌وزیری رضاخان محقق شد و نیاز حکومت رضاخان به ایده مشروعیت‌بخش با قواعد ناسیونالیستی که روشنفکران در نشریات با شور و هیجان ابراز می‌کردند، همسو گشت و ارج‌گذاری بر تاریخ باستان به خصوص سلسله‌های پادشاهی قبل از اسلام و ایران‌گرایی در پرتو شاه‌دوستی، شالوده

زبانی شد که از سوی رضاشاه به‌عنوان ایدئولوژی^۱ سیاسی پذیرفته شد. از آن‌پس، روشنفکران با کنارگذاشتن آرمان آزادی‌خواهی خود، در جهت عمومی کردن ناسیونالیسم مقتدرانه به همکاری فکری و اجرایی با حکومت پرداختند (غنی‌نژاد، ۱۳۷۷، ۱۴).

۵. نظام پیروی از قواعد در ناسیونالیسم رضاشاهی

همان‌طور که بیان شد، افراد در بازی‌های زبانی مسئله «پیروی از قواعد» را از قبل نمی‌آموزند. قواعد نخست آموخته می‌شوند و آن‌گاه در زندگی پیاده می‌شوند. این فرایند حاصل «توافقی» عمومی است که به شکل رویه یا رسم در میان افراد یک جامعه جاری می‌شود. در واقع ناسیونالیسم با هر قواعد بازی که برای آن طراحی می‌شود زمانی در اتاق بصری افراد جای می‌گیرد که ناشی از عرف و عادت‌های برخاسته از شکل زندگی می‌باشد. در این بخش تلاش‌های حکومت و روشنفکران برای عمومی ساختن زبان ناسیونالیسم در زندگی مردم به‌صورت یک نظم بازخوانی می‌شود. در نگاه عمیق این نظم دارای دو جریان اصلی است: نخست رویه و سازوکارهایی که به‌صورت اقناعی عناصر ناسیونالیسم رضاشاهی را ترویج می‌نماید و دوم شیوه سرکوب و انقیاد است که به هر نحو ممکن به‌دنبال عمومی ساختن این قواعد در میان ملت می‌باشد.

۵-۱. نظم اقناعی در عمومی ساختن زبان ناسیونالیسم رضاشاهی

این زبان که در همه ابعادش شاه را می‌ستود و مشروعیت و اصالت قدرت فردی شاه را تکرار می‌کرد و داعیه انحصار استفاده مشروع از زور را به حکومت رضاشاه اعطا می‌کرد، در صد متحدا ساختن ملتی بود که در شکل دهی به آن از ابزار همگن‌ساز برای ایجاد یک فرهنگ مشترک با نمادها، ارزش‌ها و اسطوره‌های موردنظر استفاده نمود؛ زیرا خلق زبان ناسیونالیسم به‌عنوان یک ایده مشروعیت‌بخش، نیازمند توسعه و عمومی ساختن حس اشتراک ناشی از آن است. الگویی که حاملان ناسیونالیسم ایرانی انتخاب کردند از رهگذر آموزش و سازمان‌های عمومی به ترویج قواعد خود با آهنگ همسان‌سازی اقدام کرد. برای نمونه، طرد و جمع‌آوری باورهای

۱. ناسیونالیسم و هویت‌بخشی که به‌واسطه ایدئولوژی مطرح می‌شود خیالی و محصول آگاهی کاذبی است (بشیریه، ۱۳۸۳، ص ۱۴).

سنتی به‌ویژه مذهبی یکی از قواعد اصلی این زبان بود؛ زیرا سنت‌ها و ارزش‌های زندگی ایرانی عقب‌مانده و منشأ حقارت ملی محسوب می‌شد. از این‌رو، به بیان بشیریه «خالص‌سازی هویت» ایرانی از پیرایه‌های مذهبی و قومی محور اصلی پروژه همسان‌سازی زبانی دوره رضاشاه قرار گرفت (بشیریه، ۱۳۸۲، ۱۴). مهم‌ترین اقدامات همگن‌ساز و اسطوره‌ساز این دوره در جامعه پرتکثر ایرانی را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- تغییر تاریخ رسمی کشور از هجری قمری به هجری خورشیدی؛
- ایجاد فرهنگستان ایران: هدف آن پالایش و مبارزه با الفبا و واژگان عربی و بیگانه از زبان پارسی بود (اشرف نظری، ۱۳۸۶، ۱۵۳ و ۱۵۴)
- تغییر نام کشور از پارس به ایران در ۱۳۱۳: نام ایران یادآور شکوه و عظمت ایران باستان بود و بر زادگاه نژاد آریایی دلالت می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ۱۳۱).
- برگزاری کنگره‌هایی درباره تاریخ و فرهنگ ایران باستان: جشن هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ نمونه‌ای بود که از فردوسی به‌عنوان نماد زنده‌ساختن آیین پارسیان و شکوه و جلال و دادگری شاهنشاهان ایران‌زمین در عهد باستان تمجید شد.^۱
- تشکیل انجمن آثار ملی: هرتسفلد،^۲ خاورشناس و باستان‌شناس آلمانی، در ۱۳۰۴ پیشنهاد تأسیس چنین انجمنی را به دولت ایران ارائه کرد و از آن‌پس حکومت رضاخان در جست‌وجوی هویت گذشته، اهتمام ویژه‌ای به کاوش‌های باستانی قائل شد (ذاکر اصفهانی، ۱۳۸۶، ۱۴۹ و ۱۵۰).

• تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی: سرمایه‌گذاری در پژوهش‌های تاریخی و ادبیات با محوریت ناسیونالیسم باستان‌گرا موجی از کتاب‌های تاریخی و رمان‌های داستانی را به بازار نشر و ادب وارد ساخت که عمدتاً از سنت و اسطوره‌های ایران باستان، تمجید از شاه، برنامه‌های نوسازی او، وطن‌پرستی و دین‌زدایی الهام می‌گرفت. انعکاس حاکمیت استبداد بر آثار ادبی

۱. حکیم ابوالقاسم فردوسی یکی از پرآوازه‌ترین شعرای ایرانی است که ضمن اعتقاد به دین اسلام و مذهب تشیع (مسئله‌ای که از سوی روشنفکران ناسیونالیست نادیده انگاشته می‌شد) در اشعار خود به شخصیت‌های تاریخی و اساطیری ایران باستان اهتمام داشته است (احمدی، ۱۳۸۴، ص ۳۱).

به نحوی بود که غالب اشعار در مدح و تمجید از رضاشاه سروده می‌شد (حسنی باقری شریف‌آباد، ۱۳۸۴، ۶۳). از آنجاکه رضاشاه خود را وارث همه گذشته ایران می‌دانست، رمان‌های تاریخی مورد تشویق و توجه بسیار حکومت رضاخان قرار گرفت و با سقوط او این نوع ادبیات رو به افول نهاد (حسنی باقری شریف‌آباد، ۱۳۸۴، ۷۱). در شیوه تاریخ‌نگاری نیز بازبینی‌های اساسی صورت گرفت و محوریت تاریخ دوره اسلامی به دوران باستان تغییر یافت. در این زبان‌سازی خواننده به جای مدینه فاضله به ایرانشهر باستانی رهنمون می‌شد و انحطاط و زوال جامعه ایرانی از سوی دین اسلام و حمله اعراب به ایران معرفی گردید (ر.ک: ذاکر اصفهانی ۱۳۸۶، ۹۹-۱۲۲).

● ایجاد انجمن پرورش افکار: این سازمان به‌عنوان پشتوانه ایدئولوژی و فرهنگی حکومت رضاخان و به اقتباس از دستگاه تبلیغاتی در آلمان نازی برای تفهیم آگاهی ملی از طریق کتاب، روزنامه، رادیو، میتینگ و سخنرانی در سال ۱۳۱۷ تأسیس شد (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ۱۳۱). از مهم‌ترین اقدامات این سازمان ترویج باستان‌گرایی و مدح آریاگری و توجیه اقدامات حکومت پهلوی در این زمینه بود و تلاش زیادی شد شعار اساسی این دوره (خدا - شاه - میهن) به اشتراک عموم اذهان ایرانی قرار گیرد و مردم بپذیرند که شاه‌دوستی و میهن‌پرستی از دیرباز جزئی جدانشدنی از روحیه ملت ایران و شاه یکی از ارکان جامعه ایرانی بوده است (مسگر، ۱۳۸۸، ۵۳۶).

به‌طورکلی، فرهنگ‌سازی و تربیت و اقناع اذهان افراد از طرق مذکور، تحت نظارت مستقیم دولت و با زبان فشار و در فضای کنترل شدید پیاده شد. اجرای این طرح‌های آموزشی و فرهنگی در حالی با هزینه‌های زیاد اجرا شد که حدود نود درصد کشور بی‌سواد بودند^۱ (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۵۵). همچنین ۷۰/۶ درصد مردم ایران در روستا و فقط ۲۹/۴ درصد در شهرها سکونت داشتند و افراد کمی از امکانات آموزشی مناسب بهره‌مند بودند (ازغندی، ۱۳۷۹، ۵).

۱. در تبیین توسعه ناسیونالیسم در اروپای قرن نوزده این ایده وجود دارد که هرچا میزان افراد باسواد بالا باشد، ناسیونالیسمی که از سوی دولت الهام می‌شود توسعه بیشتری خواهد داشت؛ زیرا افراد از طریق خواندن و نوشتن و نهادهای آموزشی با مفاهیم ویژه میهن‌پرستی و ملی‌گرایی آشنا می‌شوند و در نتیجه آگاهی ملی در سطح بالایی قرار می‌گیرد (گیبونا، ۱۳۷۸، ص ۱۱۴-۱۱۶).

ضمن آنکه به نظر می‌رسد زندگی روستایی و ساده غالب مردم هیچ منفعتی را در پذیرش این بازی ندیدند؛ زیرا معمولاً در این جوامع، سنت‌ها و فرهنگ اصیل زنده‌تر و محکم‌تر بوده است.

۵-۲. نظم سرکوب در عمومی ساختن زبان ناسیونالیسم رضاشاهی

ناسیونالیسم به‌عنوان یک اصل سیاسی نیازمند هم‌زبانی و هم‌نوایی دولت و ملت است (گیرنا، ۱۳۷۸، ۱۰۳)؛ اصلی که رضاشاه تلاش کرد آمرانه و با زبان زور آن را محقق سازد؛ درحالی‌که آگاهی ملی آن‌گاه قدرت و نیروی حیات‌بخش برای جامعه خواهد شد که به‌عنوان زبان و احساس مشترک و به‌عنوان یک قاعده زبانی در خودآگاه و ناخودآگاه افراد قرار گیرد و به‌هنگام بحران فعال شود. باوجود تلاش‌های روشنفکران ناسیونالیست و سیاستمداران در عمومی کردن این احساس، نه‌تنها موفقیتی حاصل نشد، بلکه توافق محدود و محصور میان حاملان این زبان هرچه به پایان حکومت رضاشاه نزدیک می‌شویم کوچک‌تر و ضعیف‌تر می‌شود. خشونت رفتاری رضاشاه در کنار بی‌تناسبی زبان خودساخته ناسیونالیسم با زمینه و بافت زندگی ایرانی مهم‌ترین عوامل افول و ناکارآمدی زبان ناسیونالیسم در ایران محسوب می‌شود.

حکومت رضاشاه را با هر واژه‌ای بنامیم (پاتریمونیا، استبدادی مدرن، توتالیتیر، دیکتاتوری و بناپارتیستی)، همه این کلمات حکایت از آمرانه‌بودن قواعد سیاسی آن دارد؛ قواعدی که نه‌تنها مخالفان خود را به حاشیه راند، بلکه کسانی که در به‌قدرت رسیدن رضاخان نقش اساسی داشتند (ازجمله روشنفکران ناسیونالیست) را از راه‌های گوناگون (اعدام، تبعید یا خانه‌نشین کردن) از بازی سیاسی دور و پراکنده ساخت و تمام اختیارات و قدرت را در دستان شخص شاه متمرکز کرد (ازغندی، ۱۳۷۶، ۱۱۶). به‌بیان‌دیگر، همپوشانی ایدئولوژیک شاه و نخبگان و توافق شکل‌گرفته میان آنان عمر کوتاهی داشت و جای خود را به شکاف و دشمنی آشتی‌ناپذیر داد. حکومت پهلوی اول به‌غیراز «داور» اکثر این افراد را تا سال ۱۳۱۲ برکنار یا بازداشت کرده یا به‌قتل رساند (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ۱۵۳). به‌این‌ترتیب، رهبری این جریان به دست یک فرمانده نظامی بی‌سواد افتاد و ناسیونالیسم ایرانی کاملاً شخصی و فردی شد. به‌عبارت‌دیگر، ناسیونالیسم در ایران پدیده‌ای از بالا، انزواطلب و شخصی بود (امیر احمدی، ۱۳۸۱، ۲۳ و کاتم، ۱۳۷۱، ۳۶۹). سیاست خنجرنشان رضاشاه باوجود جهد و تلاش او در جهت نوسازی

بروکراتیک، صنعتی، اقتصادی و مالی کشور، نتوانست مردم را با خود همراه سازد. استفاده از زور در پیاده‌کردن قواعد شاه‌دوستی و میهن‌پرستی کافی است که نشان دهد که این زبان فاقد ریشه‌های بنیادین در باورهای مردمی است؛ زیرا عدم اقبال، نیاز به زور را توجیه می‌کند. قلع‌و‌قمع بازی‌های زبانی گریز از مرکز و خاموش کردن هرگونه صدایی که خارج از لسان و ادبیات شاه و دربار باشد نتوانست از طریق ناسیونالیسم (ایدئولوژی ساخت دولت مدرن مطلقه) پهلوی اول را حفظ کند (بشیریه، ۱۳۸۰، ۶۸)؛ لذا به بیان سفیر وقت آمریکا در ایران، تبعید رضاشاه و اشغال ایران توسط متفقین، تأسف کسی را برانگیخته نکرد (آبراهامیان، ۱۳۸۱، ۱۴۹) و آوازه بلند شاه‌دوستی و وطن‌پرستی مورد ادعای این زبان، در حمله متفقین به ایران و ابراز خشنودی مردم از سقوط رضاخان به یک‌باره خاموش شد.

۶. پیامد زبان تحمیلی: افول زبان ناسیونالیسم ملی‌گرا و تقویت زبان ناسیونالیسم قوم‌گرا

تلاش رضاشاه در یکسان‌سازی زبانی در جامعه چندقومی ایران پیامدهای زیانباری داشت. هرچند به دلیل خفقان و آمریت رضاخانی، توده‌ها و قومیت‌ها نتوانستند در برابر اقدامات یکسان‌سازی زبانی و فرهنگی حکومت اقدام جمعی انجام دهند، با برچیده‌شدن بساط دیکتاتوری، قوم‌گرایی و ناسیونالیسم قومی در میان اقوام تشدید شد. برای نمونه، با وجود آنکه علما، شعرا و ادیبان گُردزبان پیش از اقدام رضاشاه در ممنوعیت نگارش و تحصیل به زبان کردی، آثار خود را به زبان فارسی می‌نگاشتند و پرچم‌دار و مروج زبان و ادب فارسی بودند، لیکن پس از سقوط رضاشاه، نه تنها احساسات ملیت‌خواهی در میان کردها تقویت نشد که برعکس تاحدی از علاقه درونی آنان به زبان فارسی کاسته شد و آثار ایشان با اصرار بیشتری به زبان کردی ترویج می‌شد حتی به‌دستور قاضی محمد تلاش شد تا واژگان فارسی از زبان کردی پالایش شود (ر.ک: رسولی و همکاران، ۱۳۹۵، ۸۹ و ۹۰).

فشار زبانی و فرهنگی ناشی از تحمیل ناسیونالیسم رضاخانی بر مردم به‌نحوی بود که باعث کناره‌گیری معلمان از شغل معلمی، بیزاری دانش‌آموزان از تحصیل و استقبال نکردن آنان از مدارس جدید شد. در این خصوص، «همین» یکی از روشنفکران کردزبان در خاطرات آن دوران می‌نویسد: من در زندگی ام روزهای تلخ و سیاه بسیاری دیده‌ام، اما هیچ‌کدام از آن‌ها تلخ‌تر و

سیاه‌تر از آن روزی نبود که به مدرسه رفتیم و معلم مدرسه که در اصل یک کُرد بود و بعداً فهمیدیم که فارسی هم خوب بلد نیست به فارسی و عصبانیت با کلمات تند مرا مورد خطاب قرار داد که چیزی از آن حالی نشدم و همکلاسی‌هایم به من خندیدند. تا مدتی شب‌ها زیر پتو از ترس رفتن به مدرسه گریه می‌کردم و روزها از روی ناچاری و با زور به مدرسه می‌رفتم (رسولی و همکاران، ۱۳۹۵، ۹۱).

تلاش‌های همگن‌سازانه رضاشاه به معنای نابودسازی ویرانگری شکل زندگی، نمادها و عناصر فرهنگی حاکم بر جوامع عشایری و قومی ایران نیز بود. مقاومت‌ها و مبارزات مسلحانه ایلات و عشایر در برابر اقدامات شاه نشان داد حافظه تاریخی اقوام ایرانی نتوانست گذشته مشترکی که حکومت رضاشاه در صدد ساختن آن بود را ببیند و آن‌گاه که به پشت‌سر خود بنگرد ممکن است یک تصویر سفید ببیند و احساس قرابتی نسبت به این گذشته نداشته باشد، یا تصویری ناقص و پراکنده ببیند، چون به قومیت‌های متفاوت تعلق دارد. تنوع جغرافیایی و قومی در پراکندگی و تنوع هویت‌ها در ایران نقش مؤثری داشته و از دیرباز جماعت‌های نسبتاً پراکنده‌ای را در خود فرو بسته است. در دوران پهلوی اول حدود نیمی از جمعیت ایران را ایلات و عشایر تشکیل می‌داد که هویت ایلی و تعلق عشیره‌ای بر این جماعت‌ها حکم‌فرما بود. تنوع زبانی و مذهبی نیز بر تنوع هویت‌ها افزود و هویت‌های خرد و ریز، پراکنده و قطعه‌قطعه‌شده ویژگی برجسته جامعه ایرانی شد (بشیریه، ۱۳۸۳، ۱۹ و ۲۰). در زبان قومی و عشیره‌ای، همه تعلقات ملی و اقدامات هویت‌بخش و یکسان‌ساز رنگ می‌بازد^۱ و همسان‌سازی هویتی به‌عنوان قاعده خیالی در ذهن ایدئولوگ‌های ایرانی باقی ماند. زبان مشترک نیازمند ادراک و آگاهی مشترک و برخاسته از زندگی عامه مردم و جوشیده از درون جامعه است؛ اما رضاخان و همفکرانش در پی ایجاد زبان خصوصی با

۱. این سخن به آن معنا نیست که همواره قومیت‌های مختلف در ایران به‌عنوان یک نیروی گریز از مرکز و محل تمامیت سرزمینی ایران رفتار می‌کردند، بلکه به بیان حمید احمدی (۱۳۷۹) در کتاب «قومیت و قوم‌گرایی در ایران از افسانه تا واقعیت»، هرچند آگاهی هویتی و قومی در ایران از دیرباز یک واقعیت انکارنشده است، اما فعال‌شدن و سیاسی‌شدن آن، محصول عصر مدرن و فرایندها و تحولات نوین به‌ویژه سه متغیر (دولت مدرن، گفت‌وگو بین‌المللی و نخبگان سیاسی) می‌باشد و مطالبات سیاسی آن‌ها در گذشته (غیر از عصر حاضر) افسانه است.

تکیه بر ارزش‌های زندگی غربی و نکات برجسته فرهنگ ایران باستان بودند که فقط خود آن‌ها درک می‌کردند و هیچ‌کدام در زندگی روزمره مردم نقش پررنگی نداشت. اقدامات دین‌ستیزانه رضاشاه که مهم‌ترین آن کشف حجاب از سر زنان ایرانی به‌بانه تأمین آزادی و تسهیل حضور آنان در اجتماع بود که بیشترین واکنش توده‌های مردم را برانگیخت. علی‌رغم تلاش‌های اقناعی و اجباری رضاشاه و روشنفکران همسوی او (از جمله میرزافتحعلی آخوندزاده و عبدالرحیم طالبوف) در توجیه این اقدام، عناصر معنایی و نمادین فرهنگ ایرانی نتوانست آن را هضم و درک و درونی نماید. اساساً این قاعده در صورت زندگی ایرانی نامفهوم بود به دلیل ریشه‌های عمیق دینی و اتصال مفهوم حجاب با دین‌باوری و نیز مسئله غیرت و دفاع مردان از این قاعده امکان تحقق قاعده بی‌حجابی در این جامعه وجود نداشت (جوادی یگانه و عزیزی، ۱۳۸۸، ۱۰۶). شاید واقعه گوه‌رشاد معروف‌ترین واکنش به اقدامات ضددینی رضاشاه در خصوص کشف حجاب باشد، لیکن ادبا و روشنفکران آزادی‌خواه و دین‌مدار نیز به موازات این اقدامات تلاش کردند از قواعد زندگی ایرانی حفاظت نمایند. این شعر از نسیم شمال معروف است که:

یک چادری از عفت و ناموس به‌سر کن / آن‌گاه برو مدرسه تحصیل هنر کن

خود را ز کمالات هنر نور بصر کن

چون دختر بی‌علم نزد همه خوار است / ای دختر من درس بخوان وقت بهار است

(جوادی یگانه و عزیزی، ۱۳۸۸، ۱۱۸ به نقل از: نسیم شمال، ۱۳۷۱، ۳۰۹)

۷. نتیجه‌گیری

براساس چهارچوب تحلیلی «بازی‌های زبانی»، هر کاربردی از مفاهیم، به‌نحوی متأثر از پیش‌فرض‌ها، نظام تربیتی و آموزشی، تمایلات افراد و شکل زندگی و اتاق بصری آن‌ها بوده و تحت تأثیر شرایط و موقعیت‌ها برساخته می‌شوند. در واقع، معنای انضمامی مفاهیم، یعنی زمینه اجتماعی آن، معنا را می‌سازد و قرائت‌های گوناگونی از آن را می‌گشاید؛ بنابراین، باید دید ناسیونالیسم به‌عنوان یک بازی زبانی در چه زمینه مکانی و زمانی می‌نشیند، چه قواعد و الزاماتی به خود می‌گیرد و اینکه حاملان و کاربران آن (ناسیونالیست ایرانی) در چه شکلی از

زندگی می‌اندیشیده‌اند. در این شکل زندگی نظام معنایی توجیه می‌شود (مهم نیست با چه برچسبی آن‌ها را بنامیم) که نیازمند عناصری است که تئوریسین‌های ناسیونالیسم ایرانی، شکل زندگی خود را فاقد آن می‌دانند؛ لذا برخی را از دنیای متجدد وارد و برخی را در گذشته جست‌وجو می‌کنند. ناامیدی و سرشکستگی از اوضاع داخلی و لزوم مقابله با ازهم‌گسیختگی زبانی و قومی در ایران، تجربه زندگی در غرب به‌ویژه آلمان، معاصرت و مجاورت با کانون‌های ناسیونالیسم در اروپا و شیفتگی نسبت به نوع میهن‌پرستی و ملی‌گرایی آنان، آشنایی با مستشرقان غربی و تقابل با ایده‌های مشابه در محیط پیرامونی ایران، اتاق بصری روشنفکران ایرانی را چنان شکل داد که غالباً تفسیر مشترکی از زبان ناسیونالیسم ارائه کردند. این اشتراک زبانی در هیئت احساسات تندوتیز میهن‌پرستی از قلم مبلغان ناسیونالیسم ایرانی آغاز شد و رفته‌رفته با نیاز حکومت رضاخان به ایده مشروعیت‌بخش درآمیخت و زبان مشترکی از آمال و آرزوهای ناسیونالیستی میان آنان به‌وجود آمد.

به‌نظر می‌رسد چشم‌انداز بازی‌های زبانی نه‌تنها می‌تواند شکل‌گیری زبان ناسیونالیسم را در این دوره گزارش و توصیف کند، قابلیت دارد که تحول و افول آن‌ها را نیز تشریح نماید؛ زیرا آنچه یک بازی زبانی را تداوم می‌بخشد نظام پیروی از قواعد است که افراد تحت اقتناع و تربیت اجتماعی در خودآگاه و ناخودآگاه ذهن خود به تفسیر مشترکی از آن رسیده و تحت اصول آن رفتار می‌کنند. در زبان ناسیونالیسم باستان‌گرا، اصلی‌ترین بخش زندگی و فرهنگ ایرانیان، یعنی آموزه‌های دینی به‌یک‌باره طرد و حذف شد و به امکان پذیرش این زبان با توجه به بستر قومی و مذهبی ملت ایران توجهی نگردید و به وسیله‌ای برای توجیه حاکمیت شاهنشاهی رضاخان تبدیل شد. به‌نظر می‌رسد توافق ناقص شکل‌گرفته نیز به‌دلیل اقدامات سرکوب‌گرایانه و مخمل آزادی‌های اجتماعی و سیاسی از بین طرف‌داران رضاشاه رخت برپست و اندک روشنفکران وفادار به باورهای ناسیونالیستی از آن جدا شده یا توسط حکومت حذف شدند. به‌این‌ترتیب، باورها و قواعد ناسیونالیسم باستان‌گرا به‌دلیل ریشه‌نداشتن در شکل زندگی جامعه ایرانی، در زمان اشغال ایران و تبعید رضاشاه کارایی پیدا نکرد و عموم جامعه که به نیروی اجبار در این بازی شرکت داشتند، از سرنگونی شاه سرزمینشان خشنود و شادمان بودند.

کتابنامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۱). ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری، محسن مدیرشانه‌چی، تهران: مرکز، ۱۳۸۱.
- احمدی، حمید. «قومیت و سیاست در ایران: گفت‌وگو با دکتر حمید احمدی»، کتاب ماه اجتماعی، اردیبهشت ۱۳۷۹.
- _____ (۱۳۸۲). «هویت ایرانی در گستره تاریخ»، فصلنامه مطالعات ملی، س ۴، ش ۱۵، ص ۹-۴۵.
- _____ (۱۳۸۴). «دین و ملیت در هویت ایرانی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، س ۶۷، ش ۵۱۶، ص ۲۷-۳۶.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶). ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب، نشر قومس، ۱۳۷۶.
- _____ تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران، ج ۱، تهران: سمت، ۱۳۷۹.
- اشرف نظری، علی (۱۳۸۶). «ناسیونالیسم و هویت ایرانی: مطالعه موردی دوره پهلوی اول»، پژوهش حقوق و سیاست، ش ۲۲، ص ۱۴۱-۱۷۲.
- امیر احمدی، هوشنگ (۱۳۸۱). جامعه سیاسی، جامعه مدنی و توسعه ملی، گردآوری و ترجمه علیرضا طیب، تهران: نقش‌ونگار.
- انتخابی، نادر (۱۳۷۲). «ناسیونالیسم و تجدد در فرهنگ سیاسی بعد از مشروطیت»، ایران‌نامه، س ۱۱، ش ۴۲، ص ۱۸۵-۲۰۸.
- بارکلی، گلن (۱۳۶۹). ناسیونالیسم قرن بیستم، ترجمه یونس شکرخواه، تهران: سفیر.
- بشیری، حسین (۱۳۸۰). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام‌نو.
- _____ (۱۳۸۳). «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، نشریه ناقد، س ۱، ش ۲، ص ۱۳-۳۰.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۲). «مدرنیسم، پسامدرنیسم و معمای امنیت»، فصلنامه سیاسی-اجتماعی گفتمان، س ۳، ش ۷، ص ۷۹-۱۱۰.
- تخشید، محمدرضا (۱۳۷۷). «اصلاحات و سیاست‌های نوگرایی رضاشاه و تأثیر آن بر قدرت و نفوذ روحانیون در ایران»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۴۰، ص ۹۳-۱۱۷.
- حسینی باقری شریف‌آباد، مهدی (۱۳۸۷). «بررسی ادبیات سیاسی ایران در دوره پهلوی اول»، فصلنامه علوم سیاسی، س ۸، ش ۳۱، ص ۵۹-۷۶.

تحلیل زبانی مسئله ناکارآمدی ناسیونالیسم... - راضیه مهربانی کوشکی (۲۶۲-۲۳۷) / ۲۶۱

حشمت‌زاده محمدباقر، نازاریان سید محمدوهاب و سولماز حیدری دلفارد (۱۳۹۳).
«ناسیونالیسم از منظر شهروندی در عصر پهلوی اول با تأکید بر قومیت‌ها»، جستارهای
سیاسی معاصر، سال ۵، ش ۱، ص ۶۹-۹۳.

جوادی یگانه، محمدرضا و فاطمه عزیزی (۱۳۸۸). «زمینه‌های فرهنگی و ادبی کشف حجاب در
ایران؛ شعر مخالفان و موافقان»، مجله جامعه‌شناسی ایران، س ۱۰، ش ۱، ص ۹۹-۱۳۷.
رسولی، حسین، دهقانی رضا و علیرضا کریمی (۱۳۹۵). «سیاست‌های زبانی پهلوی اول در
کردستان و پیامدهای آن (با تأکید بر مدارس)»، مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهشنامه انجمن
ایرانی تاریخ، س ۸، ش ۳۰، ص ۷۷-۹۶.
روبینشتاین، دیوید (۱۳۸۶). مارکس و ویتگنشتاین: پراکسیس اجتماعی و تبیین اجتماعی،
تهران: نی.

رهبری، مهدی (۱۳۸۰). «بحران هویت فرهنگی در ایران معاصر»، فصلنامه پژوهش، س ۶، ش
۲۲ و ۲۳، ص ۵۳-۸۴.

سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و
اجتماعی.

غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷). تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر، تهران: مرکز.
کاتم، ریچارد (۱۳۷۱). ناسیونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران: گفتار.
کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۰). اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله
پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ هفدهم، تهران: مرکز.
_____ (۱۳۸۳). «سیدحسن تقی‌زاده: سه زندگی در یک عمر»، ایران‌نامه، س ۲۱، ش ۸۱ و
۸۲، ص ۷-۴۸.

کاظم‌زاده، حسین (۱۹۲۴). «دین و ملیت»، ایرانشهر، س ۳، ش ۱ و ۲، ص ۱۹۳-۲۰۶.
گیرنا، مونتسرات (۱۳۷۸). مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت-ملت در قرن بیستم،
ترجمه امیرمسعود اجتهادی، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
مسگر، علی‌اکبر (۱۳۸۸). «نهادهای هویت‌ساز در دوره پهلوی اول: نمونه سازمان پرورش
افکار»، پیام بهارستان، س ۲، ش ۳، ص ۵۳۵-۵۴۰.
مؤمن صفایی علیرضا و علی‌اکبر علینی (۱۳۹۸). «شکل‌گیری ملی‌گرایی در ایران (مطالعه
موردی: پهلوی اول)»، پژوهش ملل، ش ۴۹، ص ۲۳-۴۰.

ویتگنشتاین، لودویگ (۱۳۸۰). پژوهش‌های فلسفی، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: مرکز.

_____ (۱۳۸۳). درباره یقین، ترجمه مالک حسینی، تهران: هرمس.

_____ (۱۳۸۵). کتاب‌های آبی و قهوه‌ای (تمهیدات پژوهش‌های فلسفی)، ترجمه ایرج

قانونی، تهران: نی.

هرس، روی (۱۳۸۱). زبان، سوسور و ویتگنشتاین (چگونه می‌توان با واژه‌ها بازی کرد)، ترجمه

اسماعیل فقیه، تهران: مرکز.

Billig, M. (1995) *Banal Nationalism*, London: Sage

Burke, K (1974) *the philosophy of literary Form: Studies in Symbolic Action*, Berkeley, CA:
University of California Press,

Edensor, T (2002) *National Identity, Everyday Life and Culture Popular*, Oxford and New York:
Berg.

Gellner, Ernest. (1983) *Nations and Nationalism. New perspectives on the past*. Basil Blackwell:
Oxford,

Hobsbawm, E.j (1992) *Nations and Nationalism since 1780*. Second edition 1990, Cambridge:
Cambridge University Press.